

چالش‌ها و پیش‌نیازهای صلح پایدار در افغانستان

محمد شفق خواتی*

چکیده

چند دهه است که افغانستان آزمایشگاه طرح‌های ناکام صلح است. تلاش‌های چند دهه گذشته و از جمله گفت‌وگوهای جاری صلح با محوریت خلیل‌زاد، هرگز به ریشه‌های بحران نپرداخته‌اند. چالش‌های اصلی صلح واقعی و پایدار عبارتند از: فقدان اجماع میان بازیگران سیاسی و حامیان رژیم مستقر، خصومت بنیادین میان گفتمان‌های لیبرال‌دموکراسی و اسلام‌طلبانی، عدم تقارن میان منظر افغان‌ها و قدرت‌های رقیب بین‌المللی در مورد ماهیت بحران افغانستان و راه‌کارهای عبور از آن و سرانجام، بقای منازعات حل‌نشده میان افغانستان و پاکستان که اهداف استراتژیک و منافع حیاتی خود را در تداوم بحران در افغانستان جست‌وجو می‌کند. در روند جدید گفت‌وگوهای صلح، از این چالش‌ها غفلت شده است؛ بنابراین، این روند نیز نمی‌تواند پایان منازعه جاری در افغانستان باشد. اصلاح شاخه‌ها نمی‌تواند مانع روییدن شاخه‌های دیگری از ریشه‌های ثابت درخت منازعه در منطقه شود. صلح پایدار و ثبات سیاسی در افغانستان، نیازمند سلسله‌ای از لوازم و پیش‌نیازهاست و اکنون با چالش‌هایی مواجه است که بدون رفع این چالش‌ها و بدون تحقق آن پیش‌نیازها، صلح‌پایداری در میان نخواهد بود.

واژگان کلیدی: صلح پایدار، چالش‌های صلح، پیش‌نیازهای صلح، اجماع سیاسی، منازعه گفتمانی، قدرت‌های بزرگ، منازعات منطقه‌ای.

* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

مقدمه

«فعلیت جنگ» و «گفت و گو از صلح»، یا «جنگ بالفعل» و «صلح بالقوه»، داستان چهار دهه تاریخ سیاسی جامعه افغانی است. کم‌تر شهر مهم و معتبر در جهان است که در طول چند دهه گذشته، چندین بار میزبان گفت‌وگوهای صلح در مورد افغانستان نبوده باشد. به رغم ارائه شدن طرح‌های گوناگون معطوف به صلح در چهار دهه اخیر از سوی بازیگران خارجی و کارگزاران داخلی، تا کنون صلح واقعی و پایدار در این جامعه از قوه به فعل در نیامده و هم‌چنان به مثابه یک آرمان و در واقع به شکل یوتوپای جامعه افغانی باقی مانده است. با آغاز روند جدید گفت‌وگوهای صلح با مأموریت زلمی خلیلزاد، برخی امیدواری‌ها و در عین حال، برخی بیم‌ها و نگرانی‌ها هم‌زمان در جامعه افغانی به وجود آمد. تا کنون نشست‌ها و یا طرح نشست‌های گوناگون خارج از افغانستان (قطر، مسکو، جده، آلمان، جنیوا و...) و دیدارهای دوجانبه مکرر زلمی خلیلزاد با طالبان، حکومت افغانستان و یا مقامات پاکستانی و سایر بازیگران دخیل در افغانستان، به نتیجه ملموسی منتهی نشده است. واقعیت آن است که نه از ابوظبی پرنده صلح پرواز خواهد کرد و نه از مسکو یا جده و... (حتی در صورت به نتیجه رسیدن این نوع مذاکرات و یا حتی با حاضر شدن طالبان به نشست و گفت‌وگو با حکومت افغانستان). در بهترین و خوش‌بینانه‌ترین وضع، تقابلی خلیلزاد و نشست‌های ابوظبی، جده، قطر، مسکو، جنیوا و... مسکنی خواهند بود که با تسکین مقطعی و امیدواری موقت، تنها زمان رسیدگی به درد اصلی و بیماری مزمن را طولانی‌تر نموده و چه‌بسا افغان‌ها و شرکای بین‌المللی آن را از رسیدگی به چالش بنیادین و درمان بیماری اصلی غافل خواهد ساخت.

گره اصلی کار در کجاست و چالش اصلی دست‌یابی به صلح پایدار در افغانستان چیست؟ به زعم این نوشتار، صلح پایدار در افغانستان نیازمند سه پیش‌نیاز مهم است: (۱) اجماع، هارمونی و همگرایی در میان هواداران نظام مستقر؛ (۲) تقریب گفتمان‌های اسلام سیاسی با قرائت طالبانی و لیبرال‌دموکراسی؛ (۳) احساس نیاز واقعی بازیگران بین‌المللی به صلح در افغانستان؛ (۴) شکل‌گیری ظرفیت در کشورهای همسایه و منطقه برای درک نتایج مثبت منطقه‌ای صلح پایدار در افغانستان؛ چنان‌که هم‌اکنون، دقیقاً چالش موجود بر سر راه صلح واقعی و پایدار نیز چهار عامل ذیل است: (۱) پراکندگی و فقدان اجماع در میان بازیگران سیاسی و حامیان رژیم مستقر؛ (۲) تفاوت منظر بنیادین میان دو گفتمان لیبرال‌دموکراسی و اسلام سیاسی طالبانی؛ (۳) عدم آمادگی بازیگران بین‌المللی و فقدان تقارن منظر میان افغان‌ها و قدرت‌های بزرگ در باب ماهیت بحران افغانستان؛ (۴) بقای منازعات حل‌نشده میان افغانستان و همسایگانی که اهداف استراتژیک و منافع حیاتی خود را در تداوم بحران در افغانستان جست‌وجوی می‌کنند.

بنابراین، گفت‌وگوهای صلحی که در طول چند ماه گذشته از سوی ایالات متحده و با مأموریت زلمی خلیلزاد شروع شده است، پایان جنگ و ختم منازعه جاری در افغانستان نخواهد بود؛ زیرا در این روند نیز مانند گذشته از ریشه‌های اصلی بحران و جنگ در افغانستان غفلت شده و این صلح ناظر به اصلاح و هرس نمودن شاخه‌هاست که حتی بر فرض اصلاح و هرس، هم‌چنان شاخه‌های جدید و دیگری از ریشه ثابت درخت بحران و منازعه در منطقه خواهد رویید. بر این اساس، صلح گذرا، عجولانه و مقطعی و با رویکردی که ایالات متحده آمریکا، طالبان و برخی بازیگران سیاسی افغان در پیش گرفته‌اند، هرگز تضمین‌کننده صلح پایدار، عدم تداوم بحران و منازعه و تأمین‌کننده ثبات سیاسی در جامعه افغانی نخواهد بود. صلح پایدار در افغانستان نیازمند سلسله‌ای از لوازم و پیش‌نیازهاست و اکنون این صلح پایدار با چالش‌هایی مواجه است که بدون رفع این چالش‌ها و بدون تحقق آن پیش‌نیازها، صلح پایداری در میان نخواهد بود. در ذیل، به مرور مختصر پیش‌نیازها و چالش‌های صلح پایدار در افغانستان خواهیم پرداخت؛ اما پیش از آن، توضیح مختصری در باب مفهوم «صلح پایدار» ارائه خواهد شد.

۱. مفهوم صلح پایدار

مفهوم «صلح پایدار»^۱ در واقع به صلح ماندگار اشاره دارد و به وضعیتی گفته می‌شود که صلح برای همیشه در یک منطقه یا یک جامعه برقرار شده باشد و احتمال بحران و منازعه مجدد به زودی محتمل نباشد. این مفهوم را نخستین بار در قرن هجدهم میلادی، «آبه دو سن پیر» مطرح کرد. او تدوین طرح خود را در قالب مقاله‌ای با نام «طرح برای صلح پایدار» در سال ۱۷۱۳ در کنگره «اوترخت» آغاز نمود و «استقرار صلح دائمی در اروپا» هدف این مقاله بود. این طرح که در سال ۱۷۱۸ کامل شد، افتخار آن را یافت که مورد توجه و بحث اصحاب دایره‌المعارف قرار گیرد. نخستین شرط استقرار صلح، ایجاد جامعه‌ای است که آبه دو سن پیر آن را «جامعه دایمی»^۲ می‌نامد (بوتول، ۱۳۹۳: ۲۳). با این حال، مفهوم صلح پایدار تا زمانی که ایمانوئل کانت طرح فلسفی خود برای صلح جهانی را در سال ۱۷۹۵ و در کتابی با عنوان «صلح پایدار: رساله‌ای فلسفی» مطرح و منتشر نمود، چندان مورد توجه قرار نگرفته بود. مفهوم صلح پایدار پس از نشر کتاب کانت، بیش‌تر شناخته شد و مورد استقبال قرار گرفت. رساله صلح پایدار کانت شامل دو بخش، دو تکمله و دو ضمیمه، است. بخش نخست درباره «مواد اولیه صلح پایدار میان دولت‌هاست و بخش دوم درباره «مواد تعریفی صلح پایدار میان دولت‌ها»، دو بخش اصلی رساله، بخش‌های سیاسی و ناظر به بایدها و نبایدهای صلح میان دولت‌ها هستند. کانت

1. Perpetual Peace.

2. Society Permanente.

در این دو بخش به وضع قواعدی می‌پردازد که در درجه نخست بتوانند صلح را امکان‌پذیر سازند و در درجه بعدی، پایداری آن را تضمین کنند. کانت در همان بخش نخست «صلح پایدار: رساله‌ای فلسفی»، به مواد اولیه صلح پایدار اشاره می‌کند و در اولین ماده تأکید می‌کند که «هیچ قرارداد صلحی تا مادامی که حاوی مواد مخفی درباره استثنائاتی برای شروع جنگ‌های آینده باشد، نباید معتبر فرض شود.» (Kant, ۱۹۱۷: ۱۰۷). از نظر کانت، چنین وضعیتی تنها یک «آتش بس» یا «ترک مخاصمه» و یا «به تعلیق درآوردن دشمنی‌ها» است، نه صلح. صلح به معنای «پایان همه دشمنی‌ها» است و صفت «پایدار» برای آن صرفاً یک حشو زائد نیست. کانت می‌خواهد قرارداد صلح به گونه‌ای تنظیم شود که «ذهنیت‌های قدیمی برای ادامه دشمنی‌ها» دیگر به آن راه نیابند (Kant, ۱۹۱۷: ۱۰۸).

صلح پایدار کانت مبتنی بر احترام به آزادی و استوارشده بر ارزش تکثرگرایی، رأی همگانی و رویکرد دموکراتیک است و به همین جهت، به این مفهوم «صلح دموکراتیک» نیز اطلاق می‌شود و می‌توان «صلح عادلانه» نیز به آن اطلاق کرد. کانت معتقد بود که انسان‌های دموکرات و جوامع برخوردار از نظام‌های دموکراتیک با هم نمی‌جنگند و اختلافات خود را از طریق گفت‌وگو و مفاهمه حل و فصل می‌کنند، نه از طریق جنگ و خشونت؛ زیرا دموکراسی بر خرد خود بنیاد بشری استوار است و خرد انسانی با یک محاسبه نه‌چندان پیچیده، به این ارزیابی می‌رسد که هزینه جنگ با هزینه گفت‌وگو و تفاهم قابل قیاس نیست و جنگ و خشونت برای هیچ طرف منازعه دستاوردی در پی نخواهد داشت و به زیان هردو سوی منتهی خواهد شد. مبانی صلح پایدار عبارتند از: عدالت خواهی، مهرورزی، امنیت، آسایش فردی و اجتماعی، آرامش فکری زمامداران، جلوگیری از خون‌ریزی و فساد، آرامش خاطر نیروهای رزمی، فراهم شدن فضای سالم فرهنگی، گسترش آزادی‌های اساسی، تضارب آرا و افکار برای رشد علمی و فلسفی و رشد صنعت و اقتصاد.

در افغانستان، مفهوم صلح پایدار بیش‌تر در ادبیات رئیس‌جمهور غنی در طول یک سال اخیر به کار گرفته شده است که بیش‌تر در واکنش به عناصر طرح اولیه صلح زلمی خلیلزاد، از جمله بحث تشکیل دولت موقت و عجله این نماینده ایالات متحده در باب سازش با طالبان، بوده است. بر این اساس، منظور غنی از صلح پایدار، نقطه مقابل صلح گذرا با عجله و شتاب‌زدگی است که در آن تدبیری برای تضمین دوام صلح سنجیده نشده باشد و یا زمینه‌های جنگ هم‌چنان باقی باشد. به زعم غنی، صلحی که با شتاب و بدون محاسبه دقیق و ارزیابی جوانب گوناگون قضیه صورت گیرد و به خاطر نادیده گرفتن شرایط لازم، پس از مدتی بحران جدی‌تر دیگر و یا تداوم بحران موجود را در پی خواهد داشت؛ چنان‌که طرح «بنان سوان» که برای مصالحه میان مجاهدین و دولت کمونیستی کابل در ابتدای دهه هفتاد مطرح شد، نتوانست صلح پایدار و ثبات سیاسی را برای جامعه افغانی به ارمغان آورد. به

همین جهت، غنی وضعیت خود را با نجیب‌الله، رئیس جمهور وقت، مقایسه نمود (غنی، ۲/۱۳۹۷). گویا غنی بر این نکته تأکید دارد که وی برخلاف نجیب‌الله، خود را اسیر چنین طرح صلح ناپایداری که از دل آن جنگ به شکل دیگری درآمده و بحران تداوم یابد، نخواهد نمود. غنی در هشتم دلو ۱۳۹۷ و در واکنش به طرح تشکیل دولت موقت- که گفته می‌شد یکی از اجزای طرح زلمی خلیلزاد و ایالات متحده است- با نشر یک پیام ویدیویی خطاب به مردم افغانستان، ضمن تأکید بر این‌که ابتکار گفت‌وگوهای صلح افغانستان باید به دست افغان‌ها باشد، خواستار صلح با تدبیر با طالبان شد. وی در این پیام تصریح نمود که «ما به خاطری به تدبیر تأکید می‌کنیم که از تجربه‌ی زمان داکتر نجیب‌الله آگاهی داریم، ما همه می‌دانیم که او چگونه فریب داده شد، سازمان ملل متحد به وی تضمین تأمین صلح داده بود؛ اما متأسفانه به فاجعه انجامید.» (غنی، ۲/۱۳۹۷).

به هر حال، مراد از صلح پایدار در این نوشتار نیز آن است که مقدمه‌ای برای منازعه‌ی دیگر یا تداوم بحران موجود نباشد و ثبات سیاسی، امنیت همگانی، تحول اجتماعی و ذایقه‌ی تمام افراد جامعه را برای زندگی مسالمت‌آمیز آماده کرده باشد. چنین صلحی، به آسانی میسور نخواهد بود و با چالش‌های جدی مواجه است و هنوز پیش‌نیازهای آن فراهم نگردیده است. هر نوع صلح احتمالی که از دل گفت‌وگوهای موجود ممکن است برآید، آتش‌بس موقت یا آرامش قبل از توفان و مقدمه‌ای برای آغاز بحران دیگر یا تداوم بحران موجود خواهد بود.

۲. چالش‌ها و پیش‌نیازهای صلح پایدار

چالش‌های صلح پایدار در افغانستان در چهار سطح مورد اشاره قرار خواهد گرفت. از منظر این نوشتار، رفع این چالش‌ها، پیش‌نیازهای صلح پایدار در افغانستان به شمار می‌رود.

۲-۱. سطح اول: پراکندگی و تنازع در سطح حامیان نظام مستقر

اولین پیش‌نیاز صلح پایدار، همگرایی، هارمونی و اجماع میان حامیان نظام مستقر و اولین چالش صلح پایدار نیز فرهنگ فاسد سیاسی و منطق بیمار رقابت سیاسی در افغانستان است. عوامل جامعه‌شناختی سیاسی، ویژگی‌های فرهنگ سیاسی افغانی و منطق رقابت سیاسی در این جامعه، چنان‌که همواره افغان‌ها را زمین‌گیر ساخته است، اکنون نیز عامل اصلی درماندگی این جامعه باید شمرده شود. پراکندگی و لجاجت میان بازیگران طیف غیرطالب (حکومت، رهبران سیاسی داخل یا خارج حکومت و جریان‌ها و احزاب سیاسی) هیچ دورنمای روشن و امیدوارکننده‌ای را که ناظر به یک صلح پایدار و تأمین‌کننده‌ی آرمان‌های دیرینه‌ی افغان‌ها باشد، نشان نمی‌دهد. روند جاری معطوف به صلح،

از یک سو اسیر رقابت سیاسی بین تکت‌های انتخاباتی شده است و از سوی دیگر، جاه‌طلبان سیاسی و فرصت‌طلبان در هر دو سوی منازعه (جریان‌ها و اشخاص غیر طالبانی و جبهه طالبان)، به دنبال افزایش منافع و تحکیم جایگاه خویش‌اند. نه تنها در جبهه غیرطالب (حکومت، مردم و فعالین سیاسی خارج از بدنه حکومت) رویکرد واحدی حاکم نیست؛ بلکه حتی در درون حکومت و اپوزیسیون، پراکندگی ناامیدکننده‌ای مشهود است. تا کنون نه در میان اعضای حکومت وحدت ملی وحدت نظر، صدای واحد و رویکرد واحدی شکل گرفته است و نه در میان بازیگران سیاسی خارج از بدنه حکومت وحدت نظر و رویکرد واحدی به وجود آمده است.

به دنبال بیانیه طالبان مبنی بر نامشروع خواندن جرگه مشورتی صلح، عبدالله عبدالله، رئیس اجرایی کشور، از درون حکومت به مخالفت با این جرگه برخاست. وی به جهت انتصاب امرخیل به عنوان رئیس جرگه مشورتی صلح، این جرگه را تحریم نمود. تکت انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری حنیف اتمر و تکت «امنیت و عدالت» به رهبری رحمت‌الله نبیل نیز پس از عبدالله عبدالله، لویه جرگه مشورتی صلح را سفارشی خواندند و تحریم کردند. حامد کرزی نیز به گوشه انزوا خزید و پس از اجلاس اول مسکو، به محکومیت آمریکا و مواضع حکومت وحدت ملی پرداخت و به امید حمایت روس از خود و جبهه پیرو خود، در برابر جبهه آمریکایی نشست.

در این میان، تنها جبهه متحد، جبهه طالبان و پاکستان است. با تداوم روند جاری، مطمئناً طالبان و پاکستان برنده این میدان و ایالات متحده، حکومت، مردم و رهبران سیاسی غیرطالب افغانستان بازنده خواهند بود. پس از مأموریت اخیر زلمی خلیلزاد، چنان‌که بسیاری از کشورهای منطقه و قدرتهای بین‌المللی با محوریت منافع خود به سفره صلح دست دراز نموده‌اند، برخی بازیگران سیاسی داخلی و تعدادی از هواداران‌شان نیز با محور قرار دادن منافع زودگذر سیاسی شخصی و جناحی خود، به جای تحکیم موضع دولت و مردم و پاسبانی از حقوق اساسی شهروندان، به سخن‌گویان گروه طالبان تبدیل شدند. این دسته افراد به این مغالطه روی آوردند که تأکید دولت بر مالکیت صلح توسط خود افغان‌ها و نقش محوری دولت را در این زمینه، تعبیر به مخالفت با صلح نمودند. این در حالی است که حکومت با داشتن آجندای مشخص، یک طرح روشن تدریجی را با مراحل مشخص، با محوریت حکومت و مردم افغانستان برای تحقق صلح ارائه کرده است. بسیاری افرادی که مخالفت با موضع حکومت را در پیش گرفته‌اند، خود هیچ طرح مشخصی برای تحقق صلح ندارند و گرفتار تناقضات پرشمار هستند. بدون تردید، صلح مطلوب است؛ اما در صورتی که برآیند آن آرامش و عزت مردم افغانستان و حفاظت از ارزش‌های نوینی باشد که این مردم در طول سالیان گذشته به آن دست یافته‌اند.

تعدادی از بازیگران سیاسی افغان، بدون در نظر گرفتن ضرورت تحکیم پایه‌های نظام سیاسی

و حفاظت از دستاوردهای گذشته، صلح را به یک تجارت سیاسی و عنصری برای تبلیغ انتخاباتی تبدیل کردند و سر از پا نشناخته، نشست‌های بی‌نتیجه‌ای را با طالبان برگزار کردند. نشست‌هایی مشابه نشست اول و دوم مسکو، هیچ دستاوردی در زمینه صلح به جز تقویت موضع طالبان، روحیه‌دادن و مشروعیت‌بخشی به آنان و تضعیف موضع حکومت و خیانت و سهل‌انگاری در قبال حقوق اساسی شهروندان نداشت و نخواهد داشت. در دو نشستی که میان سیاست‌مردان خارج از حکومت و طالبان در مسکو برگزار شد، گروه طالبان با فرصت‌طلبی همیشگی از این نشست‌ها بهره گرفته و با امید ایجاد رخنه و تفرقه در موضع مردم افغانستان، با آمادگی کامل در این نشست‌ها شرکت کردند. آنان آشکارا تریبون تبلیغاتی یافتند و بر مواضع خود با صراحت تأکید کردند. این در حالی است که گروه موسوم به نمایندگان احزاب، در ابتدا صدای واحدی نداشتند، نه تنها موضع مشخص و صدای واحدی در میان ایشان نبود؛ بلکه حتی در میان افراد مربوط به یک تکت انتخاباتی نیز صدای واحدی وجود نداشت. اما در پایان همگی در واقع تسلیم آجدای گروه طالبان شدند و بر اموری تأکید کردند که طالبان بر آن‌ها پافشاری داشتند. سران قبیله‌ای و قومی و رهبران احزاب مخالف حکومت و رقبای سیاسی تیم حاکم، در اجلاس اول مسکو تریبون خوبی را برای طالبان آماده کردند تا طالبان به مانور سیاسی پردازند و از این فرصت برای تبلیغ امارت اسلامی و رسمیت‌بخشیدن خود در انظار بین‌المللی استفاده کنند. به رغم چنین خدمتی از سوی این جمع برای طالبان، اما طالبان بلافاصله پس از این اجلاس، اعضای حکومت را حتی به شمول رقبای سیاسی تیم حاکم و از جمله کسانی که در اجلاس اول مسکو شرکت کرده بودند، مهدورالدم اعلام نموده و بر ضرورت اعدام آنان پس از استقرار امارت اسلامی تأکید کردند. اما همین جمع، مجدداً در اجلاس دوم مسکو اقتدا به امامت طالبانی را تکرار نمودند و پس از اجلاس، متوجه شدند که جز سرازیر کردن آب در آسیاب طالبان، نتوانسته‌اند گامی به پیش بنهند.

۲-۲. سطح دوم: منازعه گفتمانی میان نظام مستقر و اسلام طالبانی

چالش دوم، منازعه گفتمانی میان نظام مستقر و نوع اسلام سیاسی طالبانی و منازعه گفتمان دموکراسی و امارت اسلامی است. این دو گفتمان به شدت به نفی و طرد همدیگر می‌پردازند و قابل تلفیق یا جمع شدن نیستند. زنجیره متفاوت نفی‌ها و لیست دال‌ها و عناصر ایجابی هردو گفتمان بسیار طولانی است.

۲-۲-۱. زنجیره دال‌ها و عناصر ایجابی و نفی‌های گفتمان نظام مستقر در مورد صلح

نظام مستقر در قالب گفتمان لیبرال دموکراسی، با تلقی خاصی از اسلام سیاسی عجین شده است؛ اسلام سیاسی‌ای که پس از ۲۰۰۱، خود را با گفتمان جهانی‌شدن و دال‌های آن همراه نموده است،

نماینده این اسلام سیاسی رهبران جهادی پیشین بوده است که به جمع اسلام و دموکراسی تن داده است. این جمع به این صورت ممکن شده است که ماده دوم قانون اساسی جدید با معرفی اسلام به عنوان دین رسمی مردم افغانستان و ماده سوم با نفی هر نوع قانون مخالف با شریعت اسلامی، تلاش کرده است حضور دین را در حکومت و ورزی به رسمیت بشناسد و سیستم حقوقی خود را بر ارزش‌ها و شریعت اسلامی استوار سازد. در عین حال، در ماده هفتم قانون اساسی، دولت افغانستان خود را به رعایت منشور ملل متحد، معاهدات بین‌الدول، میثاق‌های بین‌المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر، ملزم نموده است. در مجموع، نظام مستقر نوعی اسلام سیاسی معتدل را بر ارزش‌های لیبرال دموکراتیک جمع نموده است که الزامات خود را در عرصه صلح در پی دارد. کلیت این نظام، با چنین تلفیقی، مورد حمایت و اقبال مردم افغانستان قرار گرفته است و حکومت کنونی نیز نمی‌تواند این الزامات را نادیده بگیرد و در آستانه گفت‌وگوهای صلح نیز همواره بر آن تأکید نموده است. این دال‌ها و ایجابات و نفی‌های گفتمانی نظام سیاسی مستقر را که حکومت کنونی نیز بر آن‌ها مدام تأکید نموده است، می‌توان به شکل ذیل فهرست نمود:

۲-۱-۲-۱. تحکیم نظام سیاسی کشور

بر اساس روح قانون اساسی موجود به عنوان میثاق ملی افغان‌ها که حکومت کنونی ملزم به حفاظت از آن است، صلحی مطلوب است که کلیت نظام افغانستان را در برابر تشدید اختلافات، از هم‌پاشیدگی و بی‌نظمی تقویت کند. هرگونه توافق سیاسی تحت عنوان صلح یا هر عنوان دیگری که منجر به اختلافات بیش‌تر شود و شیرازه نظام را تضعیف کند، قابل توجیه و پذیرش به نظر نمی‌رسد. مردم افغانستان پس از چندین دهه قربانی دادن، طی دو دهه گذشته به وضعیتی دست یافته است که تا حدودی منازعات را کاهش داده و باعث کنترل هرج و مرج و نابسامانی‌ها شده است. مؤلفه‌های اصلی این نظام چهار چیز است: ۱) قانون اساسی که حاکمیتی مبتنی بر آرای مردم را تضمین می‌کند؛ ۲) مشارکت سیاسی همه اقوام و اقشار افغانستان؛ ۳) آزادی‌های اساسی مردم؛ ۴. روابط بین‌المللی مبتنی بر حفظ منافع ملی افغانستان با کشورها. هیچ‌گونه تلاشی برای صلح نباید این بنیادها را متزلزل سازد. هم‌چنین، نهادهای ملی جزء اساسی این نظام است. حمایت از نهادهای دولتی و ملی از جمله اردو و پلیس ملی، و جیبیه ملی همه افغان‌ها به شمار می‌رود. در دو دهه گذشته تلاش صورت گرفت تا بنیادهای یک دولت فراگیر شکل بگیرد. اکنون معقول نمی‌نماید که حاصل تمام زحمات و تلاش‌های یک ملت در مسیر دولت‌سازی، به سادگی در راه تعاملات نامعلوم به حراج گذاشته شود.

۲-۱-۲. حفاظت از ارزش‌ها و دستاوردهای دو دهه اخیر

افغانستان طی دو دهه اخیر، به ارزش‌های جدیدی دست یافته است که نباید به بهانه صلح مورد معامله قرار گیرند. این ارزش‌ها و دستاوردها را به صورت ذیل می‌توان فهرست نمود:

الف. حقوق بشر

افغانستان در جهت تأمین و تضمین حقوق بشر طی دوره جدید نسبت به تمام ادوار تاریخی و سیاسی کشور پیشرفت‌های ملموس و چشم‌گیری داشته و این حقوق در هیچ پروسه‌ای قابل معامله نیست.

ب. حقوق شهروندی و آزادی‌های اساسی

رعایت حقوق شهروندی و آزادی‌های اساسی مردم، از جمله آزادی بیان، یکی از افتخارات نظام جدید افغانستان است که در هیچ دوره‌ای تا این حد محترم شمرده نشده‌اند و به نوع خود بی‌سابقه است. در این زمینه افغانستان در میان بسیاری از کشورهای منطقه پیشرو است و باید از این دستاورد مهم صیانت و حفاظت گردیده و تقویت شود. تردیدی نیست که یک جامعه بدون این نوع حقوق و آزادی‌ها جامعه زنده و پویا نبوده و هیچ چشم‌انداز پیشرفت و ترقی در آن وجود نخواهد داشت. هم‌چنین، نمی‌توان نسل جدید را که با ارزش‌های جدید پرورده شده است، به دو دهه قبل بازگرداند. دولت و مردم افغانستان و نمایندگان آنان باید از آزادی‌های مدنی و حقوق شهروندی تسجیل‌شده در قانون اساسی چون: حق مشارکت سیاسی، آزادی بیان، حق ابراز عقیده، برابری همه، بدون در نظر داشت رنگ، نژاد، قوم، مذهب، سمت یا باور سیاسی حمایت و دفاع کنند.

ج. تکثر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

جامعه افغانستان به طور طبیعی یک جامعه متکثر و متنوع است. احترام به این تکثر نشانه سلامت جامعه است. جامعه افغانی با خرده‌فرهنگ‌ها، آداب، سنت‌ها، زبان‌ها و ارزش‌های اجتماعی متکثر است که یک ملت را تشکیل می‌دهد. احترام به هریک از این عناصر، نشانه احترام به مردم و ملت افغانستان است. همان‌طور که تکثر سیاسی نیز طی چند دهه اخیر جزئی از هویت جامعه افغانی شده است؛ بنابراین، در تمام مذاکرات صلح باید این سه نوع تکثر مد نظر بوده، محترم شمرده شده و حفظ گردد. ملت افغانستان متشکل از باورهای مختلف فرهنگی، جناح‌های سیاسی و گروه‌های اجتماعی است. نادیده گرفتن هریک از این عناصر و اجزا نقض غرض در گفت‌وگوهای صلح خواهد بود.

د. انتخابات و حکومت مبتنی بر آرای مردم

افغانستان به رغم همه چالش‌ها و مشکلات دو دهه گذشته، انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را با آرای مردم تجربه کرده است. این تجربه بی سابقه در مقایسه با تاریخ گذشته افغانستان، نشان می‌دهد که بدیل دموکراسی و نظام مبتنی بر آرای مردم، استبداد و خودکامگی است که گردش قدرت در آن با خون‌ریزی همراه است؛ بنابراین، تداوم نظام انتخاباتی در آینده نیز باید در محور مذاکرات صلح قرار داشته باشد. هرگونه نظامی غیر از نظام مبتنی بر انتخابات و آرای مردم، عبور از خط سرخ مردم افغانستان خواهد بود.

ه. حقوق زنان

نیمی از پیکر جامعه را زنان تشکیل می‌دهند و طبیعی است که نمی‌توان در هیچ پروسه اجتماعی و سیاسی این قشر عظیم انسانی را نادیده گرفت. تردیدی نیست که رعایت حقوق زنان به معنای سلامت یک جامعه نیز است. افغانستان طی دو دهه اخیر، دستاوردهای خوبی در زمینه حقوق زنان داشته و توانسته است وضع این قشر محروم جامعه را به میزان زیادی بهبود ببخشد و زنان کرامت و جایگاه انسانی خویش را تا حدودی بازیافته‌اند؛ بنابراین، بدون حضور نمایندگان زنان در مذاکرات صلح و نیز بدون در نظر گرفتن دیدگاه زنان و احترام به جایگاه و حقوق انسانی آنان، صلحی تحقق نمی‌یابد و پایدار نخواهد بود.

و. حقوق اقلیت‌ها

اگرچه در مذاکرات صلح ممکن است نمایندگان تمام اقلیت‌ها حضور نداشته باشند؛ اما توجه به حقوق اقلیت‌ها در هر پروسه سیاسی و اجتماعی، مایه تحکیم آن پروسه می‌شود. افغانستان کشوری است که در آن اقلیت‌های مختلف قومی و دینی - مذهبی زندگی می‌کنند و نادیده گرفتن حقوق این اقلیت‌ها می‌تواند جامعه را با چالش‌های جدید دیگری مواجه ساخته و صلح را که هدف اصلی مذاکرات است، با مخاطره مواجه سازد. **بنیاد اندیشه**

تاسیس ۱۳۹۴

۲-۱-۳. پاسبانی از قانون اساسی

در قانون اساسی فعلی افغانستان به عنوان میثاق ملی که برخاسته از اراده مردم است، جمهوریت نظام، اسلامیت و عدم تعارض قوانین با شریعت اسلامی، نظامی مبتنی بر رأی و نظر مردم، روابط افغانستان با سایر کشورها، حقوق اساسی مردم، تفکیک قوا، حقوق بشر و حقوق شهروندی به صورتی تعریف شده است که در قوانین اساسی قبلی افغانستان سابقه نداشته و به همین جهت، این قانون در

منطقه یکی از قوانین اساسی پیشرو به شمار می‌رود. در هر نوع طرح صلیحی، قانون اساسی خط سرخ مردم افغانستان بوده و تعدیل آن تنها از طریق مکانیسم تعیین شده در خود قانون اساسی و پس از تجربه کافی تطبیق مواد آن معقول و پذیرفتنی می‌نماید.

۲-۱-۴. نفی هرگونه دولتی مغایر با قانون اساسی

چنان‌که هم حکومت یادآوری کرده است و هم یک نکته معقول و منطقی به نظر می‌رسد، افغانستان آزمایشگاه اداره‌های موقت و انتقالی و قانون اساسی‌های رنگارنگ نیست. بی‌تردید، تغییر نظام سیاسی و کنار گذاشتن قانون اساسی نه تنها باعث ثبات در کشور نمی‌شود؛ بلکه جامعه ما را در یک چرخه مستمر و مداوم اختلافات و منازعات و بی‌ثباتی سوق خواهد داد. صلح یک پروسه ساده و تک‌مرحله‌ای نیست و از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است؛ بنابراین، حکومت افغانستان فرایند صلح را ضمن حفاظت از قانون اساسی و تأکید بر برگزاری به موقع انتخابات ریاست جمهوری، باید تعقیب کند. برنده انتخابات ریاست جمهوری هر تیمی که باشد، می‌تواند با طرح و برنامه مشخص، این فرایند را دنبال کند.

مهم‌ترین دال‌ها و عناصر طرح و «نقشه راه صلح رئیس جمهور غنی» (غنی، ۱/۱۳۹۷) نیز ضمن تأکید نمودن بر دال‌ها و عناصر فوق، عبارتند از:

۱. مالکیت صلح توسط دولت افغانستان به‌عنوان یک حق مشروع و مسلم؛
۲. رهبری صلح توسط دولت افغانستان که در نهایت یک رهیافت کاملاً افغانی برای پایان جنگ و استقرار صلح به دست آید؛
۳. تأمین حقوق تمامی اتباع (به‌ویژه زنان) مطابق قانون اساسی؛
۴. پذیرفتن قانون اساسی و یا تعدیل آن مطابق احکام قانون اساسی؛
۵. پیشبرد فعالیت‌های نیروهای دفاعی و امنیتی و خدمات غیر نظامی در مطابقت با قانون؛
۶. اجازه ندادن به فعالیت برای هیچ گروه مسلحی که با شبکه‌های تروریستی فراملی، سازمان‌های تبهکار فراملی و نهادهای دولتی و یا غیر دولتی که به دنبال نفوذ در افغانستان می‌باشند؛
۷. سازمان‌دهی مجدد نهادهای دولت: حاکمیت قانون و اصلاحات، توسعه و انکشاف متوازن، استقرار مجدد مهاجرین و آورگان داخلی؛
۸. امنیت: تأمین امنیت برای تمامی اتباع و هم‌چنان کسانی که خواهان آشتی بوده و مجدداً به دولت

مدغم می‌گردند؛

۹. توسعه اقتصادی/اجتماعی: رشد فراگیر و پایدار، دسترسی مساویانه به زمین و دارایی‌های عامه، مبارزه با فساد، برنامه‌های ملی اشتغال‌زایی، ادغام مجدد مهاجرین و جنگجویان سابق (غنی، ۱/۱۳۹۷).

نقشه راه صلح غنی برای دست‌یابی به صلح پایدار، پنج مرحله را مطرح می‌کند:

مرحله اول: مذاکرات بین‌افغانی؛

مرحله دوم: مذاکره با پاکستان، امریکا و ناتو؛

مرحله سوم: اشتراک کشورهای چین، هند و کشورهای همسایه؛

مرحله چهارم: به دست آوردن حمایت کشورهای عربی - اسلامی اندونزی، امارات و عربستان؛

مرحله پنجم: کسب حمایت ناتو و کشورهای کمک‌کننده به توسعه (غنی، ۱/۱۳۹۷).

۲-۲-۲. زنجیره دال‌ها و عناصر ایجابی و نفی‌های گفتمان طالبانیسم

در گفتمان طالبانیسم، هیچ نوع تغییری نسبت به زمان حاکمیت این گروه به وجود نیامده است؛ بلکه به لحاظ روشی و ابزاری، خشن‌تر و تندروتر نیز شده‌اند. اختلاف طالبان با دولت کنونی، تنها اختلاف سلیقه‌ای و سیاسی نیست؛ بلکه اختلاف ریشه‌ای و ایدئولوژیک است. هرچند این گفتمان و ایدئولوژی تا حد زیادی بر ساخته پاکستان است و در صورت سفارش پاکستان و جنرالان راولپندی، ممکن است آمادگی برای تعدیل ایدئولوژی و تغییر نسبی گفتمانی در طالبانیسم شکل گیرد؛ اما تا کنون دال‌ها و عناصر گفتمان موجود طالبانیسم، موارد ذیل است:

۲-۲-۲-۱. داعیه امارت اسلامی

دال مرکزی گفتمان طالبانیسم هم‌چنان «امارت اسلامی» است و تا کنون طالبان به کم‌تر از احیای امارت اسلامی قانع نیستند. هیچ شاهده‌ی وجود نپایزده که طالبان از داعیه امارت اسلامی کوتاه آمده باشند؛ بلکه رهبران و سخن‌گویان طالبان همواره بر احیای نظام امارت اسلامی تأکید ورزیده‌اند و امارت اسلامی مورد نظر خود را تنها گزینه مشروع حاکمیت در افغانستان می‌دانند.

۲-۲-۲-۲. نفی رژیم دموکراتیک و قانون اساسی موجود

از منظر طالبان، نظام کنونی شرک‌آلود، برآمده از دل ارزش‌های غربی و ضد اسلامی و دارای عناصری است که با شریعت اسلامی ناسازگار است؛ بنابراین، قانون اساسی موجود و رژیم مبتنی بر

آن، از اساس ضد اسلامی است که باید از ریشه حذف شود و قانون و نظام اسلامی جایگزین آن گردد و تا تغییر نیافتن این رژیم، صلیحی برای طالبان معنا نخواهد داشت.

۲-۲-۳. عدم به رسمیت شناختن حکومت مستقر

طالبان از حکومت افغانستان همواره به «اداره کابل» تعبیر نموده و این حکومت را اساساً به رسمیت نمی‌شناسد. طالبان هر چند خود به اشاره پاکستان وابسته‌اند؛ اما با قاطعیت حکومت کابل را دست‌نشانده آمریکا تلقی نموده و طرف گفت‌وگوهای خود را همواره آمریکا می‌داند و از اساس حاضر به مذاکره با حکومت افغانستان نشده است.

۲-۲-۴. نفی حقوق بشر، حقوق زن و ارزش‌های دموکراتیک

برای طالبان، ارزش‌ها و دستاوردهای جدید مردم افغانستان مانند حقوق بشر، حقوق شهروندی، آزادی‌های اساسی، حقوق زن، حقوق اقلیت‌ها، حق رأی و برابری سیاسی تمامی اتباع، همگی ضد ارزش و ارزش‌های غربی به شمار می‌روند. هیچ شهادی وجود ندارد که در نگاه طالبان نسبت به زنان تغییری به وجود آمده باشد و یا تکثر عقیدتی، مذهبی، سیاسی و فرهنگی و فرایندهای دموکراتیک را به رسمیت بشناسند. آنان همواره با آتش زدن مکاتب، در برابر تحصیلات زنان مانع ایجاد نموده و حضور سیاسی و اجتماعی زنان را تا کنون به رسمیت نشناخته‌اند و کوچک‌ترین اعتنایی به حقوق بنیادین بشری و احترام به تکثر فکری و تساهل در برابر افکار متفاوت نداشته‌اند و ندارند.

۲-۲-۵. خروج نیروهای خارجی بنیاد اندیشه

طالبان همواره بر خروج نیروهای خارجی به عنوان پیش شرط صلح تأکید کرده‌اند؛ بنابراین، از منظر آنان تا مادامی که نیروهای خارجی در افغانستان حضور دارند، صلح تحقق نخواهد یافت. طالبان هنوز این پیشنهاد را نپذیرفته‌اند که ابتدا قرارداد صلح امضا شود و طبق قرارداد صلح، زمان‌بندی مشخصی برای خروج این نیروها لحاظ شود؛ بلکه آنان خروج این نیروها را قبل از عقد قرارداد صلح مورد تأکید قرار داده‌اند.

۲-۲-۶. ترور و انتحار به مثابه ابزار مشروع مبارزه

طالبان با رویکرد تروریستی و روی آوردن به انتحار، تلقی خوارچگونه از پدیده «جهاد» دارند و رفتار آنان با اصول مسلم اسلامی و چارچوب هیچ مذهب فقهی معتبر در جهان اسلام سازگاری ندارد. با این حال، در گفتمان طالبانیسم تا کنون بر این روش که خشک و تر و انسان‌های بی‌گناه را به صورت

فله‌ای هدف قرار می‌دهد، اصرار ورزیده می‌شود و نه تنها هیچ تغییری در این رویکرد به وجود نیامده است؛ بلکه ضد انسانی‌تر و بی‌رحمانه‌تر نیز شده است.

۲-۳. سطح سوم: عدم تقارن میان منظر افغان‌ها و قدرت‌های بزرگ

ایالات متحده آمریکا یا با خیال خام پیروزی نظامی بر طالبان و خطای استراتژیک و یا با نیت تداوم جنگ برای دسترسی بهتر و بیش‌تر بر منابع زیرزمینی افغانستان، در همان سال اول حضور خویش در افغانستان، درخواست ملاعمر را مبنی بر گفت‌وگو، تفاهم و ادغام در حکومت پس‌ابن نپذیرفت و بر رویکرد نظامی و تداوم جنگ اصرار نمود. اینک پس از تحمل قربانی‌های انسانی پرشمار (نزدیک به چهار هزار سرباز آمریکایی) و مصرف بیش از هفت صد میلیارد دالر بابت هزینه جنگ و یک‌صد و سی و دو میلیارد هزینه بازسازی در افغانستان، تصور می‌کند که گرفتار ویتنام دومی شده است. ترامپ که به‌عنوان یک تاجر، محاسبه سود و زیان مالی برای او اولویت اول را دارد، یک سال بیش‌تر است که چون دکانداری، چرتکه خود را برداشته و با ضرب و جمع به این نتیجه رسیده است که باید کاری کرد و از شر این هزینه سنگین‌رهایی یافت. چنان‌که به یاد داریم، شعار انتخاباتی ترامپ «اول آمریکا» بود و مطابق رویکرد ترامپ، حفاظت از ارزش‌های حقوق بشری، دموکراسی‌سازی و دولت‌ملت‌سازی در نقاط دیگر دنیا برای آمریکا عاقلانه به نظر نمی‌رسد. با توجه به این رویکرد و با عنایت به مصارف گزاف آمریکا در دو دهه جنگ در افغانستان، آنچه برای ترامپ اولویت دارد، تفاهم با طالبان است. ترامپ باور دارد که دستاوردهای دو دهه گذشته افغانستان، مباحث حقوق بشری، نوع نظام سیاسی حاکم در افغانستان، خواست‌های نسل جدید این جامعه یا دغدغه‌ها و نگرانی‌های جامعه زنان افغان، به ایالات متحده آمریکا ارتباطی ندارد و مسائل داخلی خود افغان‌هاست. درماندگی و خسته‌شدن آمریکایی‌ها از جنگ در افغانستان، البته که در عصر ترامپ رخ نداده است، این خستگی و درماندگی در عصر او‌باما نیز مشهود بود. او‌باما نیز در دور دوم ریاست جمهوری خود مصمم بود تا عملیات نظامی در افغانستان را به دلیل مصلحت سیاسی و خستگی مردم آمریکا، نیمه‌کاره رها کند. مؤسسه تحقیقاتی صلح استکهلم (سیپری)^۱ در مقاله‌ای با عنوان «چشم‌انداز صلح و ثبات در افغانستان» از زبان او‌باما نقل می‌کند: «ما تلاش نخواهیم کرد تا افغانستان را به بهترین مکان تبدیل کنیم. ما تا ابد نظم را در سرک‌های آن برقرار نخواهیم کرد و در کوهستان‌های آن به گشت‌زنی نخواهیم پرداخت.» (Sipri, 2010: 13)؛ بنابراین، شعار «اول آمریکا» برای او‌باما نیز مطرح بود؛ اما این رویکرد، در عصر ترامپ تا حد زیادی صراحت بیش‌تر یافت و از پوشش تلاش حقوق بشری و شعارهای مشابه‌رهایی یافت. با

1. sipri

این حال، هنوز آمریکای در مانده در باتلاق بحران افغانستان، به جهت نگرانی‌های ناظر به امنیت آینده آمریکا، راهی برای رهایی از این ویتنام دوم نیافته است.

برخی مخالفان ایدئولوژیک ترامپ از میان اعضای حزب دموکرات، فعالین مدنی و حقوق بشری آمریکا، به خصوص پس از اظهارات حمدالله محب، مشاور امنیت ملی افغانستان، در ارتباط با رویکرد و نیت خلیل‌زاد و انعکاس برخی نگرانی‌های فعالین مدنی و جامعه زنان افغانستان، ترامپ و خلیل‌زاد را تا اندازه‌ای تحت فشار قرار داده‌اند و از آن‌ها توضیح خواسته‌اند. اما مشخص نیست که این فشارها تا چه میزان در عزم جزم‌شده ترامپ و خلیل‌زاد مبنی بر تفاهم با طالبان و پایان بخشیدن به جنگ بیست‌ساله آمریکا در افغانستان و یا تغییر رویکرد در روند صلح، تحول ایجاد نماید؛ بنابراین، احتمال سازش ایالات متحده با طالبان و پاکستان، بدون در نظر گرفتن نگرانی‌های حکومت و مردم افغانستان، احتمال ضعیفی نیست؛ اما آیا چنین تفاهمی منافع آمریکا را نیز تأمین خواهد نمود؟ به نظر می‌رسد که ایالات متحده جدا از ترجیحات و نگرانی‌های مردم افغانستان، با چنین تفاهم یا صلحی، خود را از یک باتلاق به باتلاق خطرناک‌تری خواهد انداخت و برای جامعه افغانی نیز باتلاق جدیدی ایجاد خواهد نمود.

۲-۴. سطح چهارم: بقای منازعات حل نشده میان افغان‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای

طرف صلح پایدار در افغانستان تنها طالبان و گروه‌های متفرق آن نیست. صلح مقطعی و نسبی، ممکن است با طالبان فراهم شود؛ اما صلح پایدار به حل مشکل سایر گروه‌های هراس‌افکن مانند داعش و... نیز وابسته است که نیازمند همکاری همسایگان است. همه می‌دانیم که صلح تنها نیاز مردم یا حکومت افغانستان نیست. طالبان و حامیان منطقه‌ای این گروه نیز به صلح نیاز مندند و از تداوم جنگ دستاوردی نخواهند داشت؛ چنان‌که در طول دو دهه گذشته دستاوردی نداشته‌اند. اگر مردم افغانستان متحمل خسارات هنگفت مالی و جانی شده‌اند و حکومت از تداوم جنگ متضرر شده است، مخالفان مسلح دولت افغانستان کشته‌های بی‌شماری داده و حامیان آنان نیز خسارات سنگین و جبران‌ناپذیری را متحمل شده‌اند؛ بنابراین، همه نیازمند صلح هستند و نباید صلح نیاز یک‌جانبه تلقی شود. این تصور که صلح نیاز یک‌جانبه است و تأکید بر این که گویا فقط مردم و دولت افغانستان نیاز به صلح دارند و طالبان و حامیان منطقه‌ای آنان چنین نیازی ندارند، ممکن است مایه لغزش‌های جدی در این امر حساس و خطیر شود و پیامدهای جبران‌ناپذیری برای مردم افغانستان به بار آورد و سرنوشت افغانستان را با آینده مبهم مواجه سازد.

اما آنچه به تداوم بحران کمک می‌کند، آن است که قدرت‌های منطقه‌ای و کشورهای همسایه افغانستان هنوز به این ظرفیت دست نیافته‌اند که در مورد افغانستان به یک اجماع برسند. منطقی به نظر

می‌رسد که صلح و ثبات در افغانستان، به نفع همسایگان و منطقه خواهد بود و با ایجاد صلح دائمی و ثبات سیاسی در افغانستان، علاوه بر کاهش چالش‌های امنیتی در منطقه، ظرفیت‌های توسعه اقتصادی و گسترش تعاملات تجاری نیز پیامد مثبت دیگر این صلح و ثبات سیاسی خواهد بود. اما همسایگان افغانستان و کشورهای منطقه، هنوز گویا به این درک و ظرفیت نرسیده‌اند تا در این مسیر به همکاری با هم بپردازند و به افغانستان نیز در این مسیر باری رسانند. در این میان، نقش و رویکرد پاکستان نسبت به منازعه جاری در افغانستان، از اهمیت مضاعف برخوردار است و در واقع، منازعه افغانستان، منازعه صرفاً افغانی نیست؛ بلکه در عمق خود، منازعه افغانستان و پاکستان است. بر این اساس، هر نوع طرح صلحی نیز نخست باید مشتمل بر راه‌کاری برای حل مسائل موجود میان پاکستان و افغانستان و نیز منازعه هند و پاکستان باشد.

هرچند دولت ملکی پاکستان، مانند چهل سال گذشته، در ظاهر بر همراهی و کمک به افغانستان و شرکای بین‌المللی‌اش در عرصه صلح تأکید نموده است؛ اما این تظاهر با دو چالش مواجه است: نخست، هیچ تغییری در نیت و اهداف پاکستان در افغانستان به میان نیامده است و مواضع دیپلماتیک مانند همیشه فریبی بیش نیست. علاوه بر این، جایگاه دولت ملکی پاکستان در معادلات سیاسی و امنیتی پاکستان جایگاه استواری نیست و از سوی نظامیان و آی‌اس‌آی، عنصر قابل اعتنائی به‌شمار نمی‌رود. نظامیان پاکستان نه تنها در پس پرده جهت‌دهنده رویکرد حکومت ملکی پاکستان‌اند؛ بلکه جنرالان راولپندی حتی در تشریفات رسمی نیز گاه جایگاهی برای کارگزاران اسلام‌آباد در نظر نمی‌گیرند. در واقع، دولت ملکی پاکستان نقش سخن‌گو و توجیه‌گر سیاست نظامیان را دارد. نظامیان پاکستان، دو بال دارند: یک بال استخباراتی که به کمک آن به تربیت و تجهیز تروریسم می‌پردازند و یک بال خوش‌خط و خال که توسط آن، کار آی‌اس‌آی و خود را پنهان و با پوششی از تظاهر و ریاکاری، می‌پوشانند. نظامیان پاکستان همواره در این سیاست خود موفق عمل نموده و سیاست‌مردان افغانستان، ایالات متحده و جامعه جهانی را به خوبی دور زده و معطل نگهداشته‌اند. بی‌نظیر بوتو در واقع قربانی قرار گرفتنش در تقابل با اردو و بودا راده برای سازش با ایالات متحده در مورد تلاش برای تغییر رویکرد پاکستان در صورت پیروزی در انتخابات ۲۰۰۷ شد. او وعده داده بود که در صورت پیروزی در انتخابات ۲۰۰۷، به مبارزه جدی با تروریسم بپردازد (سپنتا، ۱۳۹۶: ۶۱۹). پس از این حادثه نیز امیدواری‌های واهی در میان دولت‌مردان افغان و مقامات آمریکایی نسبت به تغییر رویکرد پاکستان در حین گفت‌وگو بر سر پیمان امنیتی به وجود آمده بود. در عین حال، آمریکا از معضل اصلی در پاکستان نیز درک درستی داشته است و آن چالشی است که اردو و آی‌اس‌آی بر سر راه دولت ملکی پاکستان ایجاد می‌کند. پس از روی کار آمدن نواز شریف، سپنتا گزارش می‌دهد که «جان کری از

سیاست حکومت جدید پاکستان زیر رهبری نواز شریف در برابر افغانستان برداشت مثبتی داشت. وی گفت که «من فکر می‌کنم که در پاکستان تغییرات آمده است. نواز شریف سیاست نوی را دنبال می‌کند او خواهان تغییر بازی است. او می‌خواهد با هند کنار بیاید و هم‌چنین با شما. اما آی‌اس‌آی و اردو بر سر راه تحقق این سیاست مشکلات ایجاد می‌کنند.» (سپنتا، ۱۳۹۶: ۵۳۵).

اکنون نیز دولت مردان پاکستان، و به‌خصوص عمران خان، تلاش می‌کند که هم در قبال گفت‌وگوهای صلح افغانستان از خود نیت مثبتی را به نمایش بگذارد و هم در برابر هند تلاش نموده است که از مدارا کار گیرد. او بارها تأکید نموده است که خواستار تداوم گفت‌وگوهای صلح و کمک به افغان‌ها برای دست‌یابی به صلح است؛ چنان‌که پس از بحران اخیر مرزی با هند نیز گفت: کسی که معضل کشمیر را حل کند، مستحق جایزه نوبل است و با صراحت از هند خواستار گفت‌وگو درباره کشمیر شد. عمران خان تصریح کرد که معتقد است مسئله کشمیر همانند مسئله افغانستان، هر دو می‌توانند با گفت‌وگو و مذاکره حل شوند (عمران خان، ۲۰۱۹). اما چالش اصلی آن است که حتی بر فرض تجلی نیت واقعی دولت مردان پاکستان در سخنان‌شان، در همراهی و تأیید ارتش پاکستان نسبت به این مواضع صلح‌گرایانه تردید جدی وجود دارد. پاکستان امروز به یک «کشور امنیتی» یا «دولت ناامن» تبدیل شده است که عمق استراتژیک خود را در افغانستان، از طریق ایجاد بی‌ثباتی دایمی در افغانستان و زمین‌گیر کردن افغان‌ها تعقیب می‌کند تا افغانستان هیچ‌گاه توانایی پرداختن به داعیه دیورند را نیابد و با همکاری هند، موجودیت پاکستان را با خطر مواجه سازد؛ بنابراین، پاکستان هیچ‌گاه تمایل نخواهد یافت تا ابزاری مانند طالبان و شبکه حقانی را برای تحقق اهداف خود در افغانستان از دست بدهد. بر فرضی هم اگر ابزار طالبان از دست پاکستان گرفته شود، ممکن است ابزار دیگری مانند داعش و یا هر بدیل دیگری را خلق نماید و یا به استخدام گیرد.

از سوی دیگر، منازعه کشمیر میان هند و پاکستان نیز بازتاب مخربی بر نوع روابط پاکستان با افغانستان داشته است. پدیده هندهراسی و داعیه پشتونستان و دیورند، مدام پاکستان را وادار نموده است تا افغانستان را زمین‌گیر سازد، مانع به وجود آمدن یک حکومت مقتدر و نظم و امنیت پایدار گردد و تلاش ورزد تا همواره بر اوضاع افغانستان تسلط داشته و مطابق منویات خود فضای افغانستان را کنترل و مدیریت نماید. به عبارت دیگر، پاکستان همواره با سیاست پیش‌گیرانه، تلاش ورزیده است خطر احتمالی از ناحیه افغانستان را در نطفه خفه نماید و اساساً افغانستان فرصت هیچ‌گونه تحرکی فراتر از دست و پنجه نرم کردن با بحران‌های فراگیر و همه‌جانبه داخلی را نداشته باشد و همواره جامعه افغانی را گرفتار نفس کشیدن در میانه مرگ و زندگی سازد. گزینه‌های فعلی پاکستان در افغانستان نیز در چارچوب همین پس‌زمینه‌های تاریخی قابل درک و تحلیل است. «پاکستان علی‌رغم ادعای

قبلی‌اش، پس از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱م، به طور آشکار از گروه‌های تروریستی و مخالفان مسلح در حال جنگ علیه افغانستان حمایت کرده است. پاکستان به صورت پیوسته روی نیروهای نیابتی خود سرمایه‌گذاری می‌کند؛ چون اردوی پاکستان می‌خواهد که توانایی هندوستان در افغانستان را محدود سازد.» (فیر، ۱۳۹۶: ۱۲۶).

نکته مهم دیگر این اعتقاد، بخش‌های نظامی و ملکی پاکستان است که ایالات متحده پس از خروج، کلید افغانستان را به دست هند می‌دهد. عثمان سعید، یکی از جنرالان بازنشسته اردوی پاکستان، می‌نویسد: «هندوستان تا حد زیادی آمریکا و متحدانش را متقاعد ساخته است که توانایی پر کردن خلأ قدرت در افغانستان را دارد؛ به خصوص که این کشورها نمی‌خواهند که چین و روسیه، حتی اگر نقش مثبت در بازسازی افغانستان بازی نمایند، خلأ مذکور را پر نمایند... تغییر اخیر در رفتار هند، یعنی تفاهم به جای مقابله با پاکستان به هیچ صورت به معنای آن نیست که این کشور از سیاست تسلط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بر منطقه، با اتکا بر قدرت نظامی برتر، دست کشیده است. پروژه‌های زیربنایی هند و هم‌چنان مدرن‌سازی و تلقین اردو افغانستان برای به دست گرفتن عملیات نظامی در سطوح تاکتیکی و عملیاتی به کمک فرماندهی نظامی هندوستان، هم‌چون معمایی در برابر استقلال و تمامیت ارضی ما (پاکستان) مطرح است.» (همان: ۱۳۰).

در مجموع، تا راه‌حل معقولی در مورد منازعه دیورند میان افغانستان و پاکستان و منازعه کشمیر میان هند و پاکستان جست‌وجو نشود، پاکستان هرگز از مداخله در افغانستان و حمایت قاطع از مخالفان مسلح دولت در افغانستان دست برنخواهد داشت و صلح پایدار در افغانستان بدون همراهی و همکاری پاکستان، سرابی بیش نخواهد بود؛ حتی در صورت کشاندن طالبان از سوی پاکستان به پای میز مذاکره مستقیم با دولت افغانستان، امکان ظهور بدیل دیگری برای طالبان یا بازی با کارت طالبان به اشکال دیگری برای پاکستان ممکن است و داستان هراس افکنی و وجود همیشگی گروه‌های مخالف مسلح دولت در افغانستان با اراده قاطع پاکستان باقی است (برای تفصیل این بحث، ر. ک. شفق خواتی، ۱۳۹۷).

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

نتیجه و جمع‌بندی

بدون تردید، صلح یک ضرورت انکارناپذیر و نیاز جدی و مبرم جامعه افغانی است؛ اما با توجه به روندهای جاری در عرصه سیاست داخلی و روابط خارجی کشور و با عنایت به رویکرد شرکای بین‌المللی افغانستان در سال‌های پسین و به خصوص یک‌سال اخیر، روند جاری معطوف به گفت‌وگوهای صلح، امیدوارکننده به نظر نمی‌رسد. گاهی غفلت از عوامل بحران‌زای داخلی و

بیرونی، چنان افغان‌ها را گرفتار خیال‌های خام می‌سازد که پرنده صلح را در چند قدمی یا بر فراز آسمان زندگی خویش احساس می‌کنند؛ اما ناگاه متوجه می‌شوند که همه سرابی بیش نبود. چنان‌که می‌دانیم، بحران فراگیر و مزمن افغانستان دو عامل بنیادین داخلی و خارجی دارد: از یک‌سو عوامل جامعه‌شناختی و مسائل بحران‌زای فرهنگی و سیاسی جامعه ما و از سوی دیگر، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، افغانستان را به جهنم تیره‌بختان و آتشکده همیشه روشن تبدیل نموده است. گفت‌وگوهای جاری صلح، موفقیت‌آمیز به نظر نمی‌رسد و حتی در خوشبینانه‌ترین وضعیت، ممکن است به یک آرامش قبل از توفان منتهی شود؛ اما بحران افغانستان هم‌چنان تداوم خواهد یافت و فصل دیگری از منازعات متداوم آغاز خواهد شد؛ زیرا تلاش‌های صورت‌گرفته در طول دو دهه گذشته و قبل از آن و از جمله گفت‌وگوهای جاری صلح با محوریت زلمی خلیلزاد، هرگز به ریشه‌های بحران به صورت جدی نپرداخته‌اند. آمریکای ترامپی، خود را در یک درماندگی نسبت به بحران افغانستان می‌بیند و عجله فراوانی برای رهایی از مصارف گزاف در افغانستان و پاکستان دارد که ممکن است به نتایج نامیمونی برای افغانستان منجر شود. اما مسئله تنها درماندگی و رویکرد شتاب‌زده ایالات متحده آمریکا در روند جاری صلح نیست. پرونده صلح افغانستان با چالش‌های جدی ذیل مواجه است که هرکدام عاملی در بحران و منازعه مزمن افغانستان به شمار می‌روند:

۱. فقدان اجماع و همگرایی در میان طیف سیاسی افغانستان که برخاسته از فرهنگ سیاسی فاسد و منطق بیمار رقابت سیاسی در جامعه افغانی است. این بیماری، ریشه‌های عمیق جامعه‌شناختی دارد و برآمده از دل عقلانیت قبیله‌ای و نقش قومیت در سیاست افغانی، فزون‌طلبی و بهره‌جویی و فرصت‌طلبی اغلب رهبران سیاسی افغانستان است.
۲. منازعه شدید گفتمانی میان نظام سیاسی مستقر و نوع خاص اسلام سیاسی در قالب گفتمان طالبان‌سیم که هرکدام دارای دال‌های مرکزی و عناصر کاملاً متضاد هستند و تحلیل رفتن و ذوب شدن هرکدام از این گفتمان‌ها در دیگری، به سادگی امکان‌پذیر نیست.
۳. عدم تقارن میان منظر افغان‌ها و قدرت‌های بزرگ در باب ماهیت بحران افغانستان و راه‌کارهای عبور از آن.

۴. بقای منازعات جدی و درازدامنه و حل‌نشده میان افغانستان و همسایه جنوبی آن (پاکستان) و منازعه کشمیر میان هند و پاکستان که تأثیر مستقیم بر بحران و منازعه جاری در افغانستان دارد.

چاره‌اندیشی برای چهار مورد نامبرده، پیش‌نیازهای ضروری صلح پایدار و ثبات سیاسی در افغانستان به شمار می‌روند و هیچ طرح صلحی بدون سنجش این چهار فاکتور، نمی‌تواند به صلح

پایدار در افغانستان منتهی گردد. ایالات متحده هر چند ممکن است اکنون خود را به یک تفاهم یا مصالحه با طالبان راضی سازد؛ اما با توجه به رویکرد و ایدئولوژی ارتش پاکستان و آی‌اس‌آی، تنور تروریسم در پاکستان با این مصالحه هرگز خاموش نخواهد شد و یازدهم سپتامبر دیگری نیز در انتظار ایالات متحده و بسا جوامع دیگری غربی خواهد بود. تنها راه رهایی از این باتلاق، شکل‌گیری جبهه واحد در داخل افغانستان و اتخاذ رویکرد منطقی تر از سوی ایالات متحده نسبت به روند صلح خواهد بود. در مجموع، با توجه به روند جاری و خصوصیت فرهنگ سیاسی، منازعات هویتی، منطق سیاسی حاکم بر رفتار حکومتیان و اپوزیسیون و رویکرد شرکای بین‌المللی و رقابت‌های عوامل بیرونی، صلح در افغانستان هنوز یک سرابی بیش نخواهد بود. با توجه به روند جاری، بحران این جامعه تداوم خواهد یافت و جنگ به‌عنوان همراه همیشگی جامعه افغانی، پابرجا خواهد بود و به زودی سایه خود را از زندگی افغان‌ها برنخواهد چید.

منابع

۱. بوتول، گوستول (۱۳۹۳)، جامعه‌شناسی جنگ، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. سپینا، رنگین دادفر (۱۳۹۶)، سیاست افغانستان؛ روایتی از درون، کابل، انتشارات عاصم.
۳. شفق خواتی، محمد (۱۳۹۷)، صلح‌سازی بومی و دیپلماسی کانال دو، فصلنامه نگاه معاصر، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۷.
۴. عمران خان (۲۰۱۹)، مسئله کشمیر همانند مسئله افغانستان می‌تواند با گفت‌وگو حل شود، <https://www.aa.com.tr/fa/1397098> (تاریخ انتشار: ۲۰۱۹/۲/۱۹، تاریخ بازدید: ۱۳۹۷/۱۲/۱۲).
۵. غنی، محمد اشرف (۱/۱۳۹۷)، نقشه راه صلح جمهوری اسلامی افغانستان، (تاریخ انتشار: ۲۰ قوس ۱۳۹۷، تاریخ بازدید: ۱۳۹۷/۱۰/۱۰: <https://president.gov.af/fa/Peace-Roadmap>).
۶. غنی، محمد اشرف (۲/۱۳۹۷)، اشتباه صلح داکتر نجیب که به فاجعه انجامید، نباید تکرار شود، (<https://www.darivoa.com/afghani-talks-about-afghan-cacc/4761563.html>) تاریخ انتشار: ۱۳۹۷/۱۱/۸، تاریخ بازدید: ۱۳۹۸/۳/۲۵.
۷. فیبر، کرول کریستین (۱۳۹۶)، نبرد تا آخرین نفس؛ شیوه جنگ ارتش پاکستان، ترجمه خالد خسرو، کابل، مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه، چاپ اول.
8. Kant, Immanuel (1917), *Perpetual Peace: A Philosophical Essay*, trans. M. Campbell Smith, London: GEORGE ALLEN & UNWIN LTD.
9. sipri (2010), *Afghanistan regional dialogue*, (<http://www.sipri.org/research/conflict/afghanistan-regional-dialogue/publications/ARDO1.pdf>, date of publication: 2010, date of visit: 15 October 2013).

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴